



فریدون مجلسی

جایگاه پزشک‌زاد در تاریخ طنز ایران حک شده است؛ گرچه در زمان انتشار برخوردی در شان آن اثر ماندنی نشد. علل گوناگون بود. پزشک‌زاد دیپلمات بود و کارمندان وزارت امور خارجه به دلیل تعهد به عدم جانبداری سیاسی در نوشتن مقاله و کتاب محتاط و محدود بودند؛ اما پزشک‌زاد پیش از ورود به وزارت خارجه با مطبوعات همکاری می‌کرد و ترک قلم هم موجب مرض است. پزشک‌زاد بی‌سروصدا به نوشتن قطعات طنز-خود در مطبوعات ادامه می‌داد که با سروصدا میان همکارانش در وزارت امور خارجه انعکاس داشت؛ اما چون طنز نبود برخوردی با او نمی‌شد. درواقع روزنامه برایش حکم نمدمالی خلیفه عباسی را داشت. به محض اینکه مشکلی پدید می‌آمد، می‌توانست آن را متوقف کند! «دایی جان ناپلئون» نیز به همین دلیل به صورت تدریجی و یاورقی در مجله «فردوسی» منتشر شد. شاید همین یاورقی‌بودن موجب شده بود که با وجود استقبال از مجله «فردوسی» توجه منتقدان را به خود جلب نکند. از سوی دیگر دیپلمات‌بودن او موجب می‌شد بسیاری از اهل قلم و منتقدان بالقوه با توجه به بدبینی آنان به نظام حاکم، «دایی جان ناپلئون» و نویسنده‌اش را کنار بگذارند. با این حال

شهرت داستان نزد خوانندگان مجله «فردوسی» آن قدر بود که پس از چاپ و انتشار با داشتن گروهی خواننده منتظر با اقبال خوبی مواجه شود، اما ماجرا هنگامی بالا گرفت که آن کتاب توجه مرحوم کرگین از مدیران تولید صداوسیما را به خود جلب کرد و کتاب برای تولید سریال با ناصر تقوایی جوان سپرده شد و به قول خود پزشک‌زاد این جوان شاهکار کرد! تقوایی از پزشک‌زاد خواهش کرد در تبدیل کتاب به فیلم‌نامه هم اقدام کند که گفت این کار در تخصص او نیست؛ اما تقوایی حتی در گزینش بازیگران نقش‌ها با او مشورت می‌کرد. پزشک‌زاد که رئیس اداره سوم سیاسی وزارت خارجه در رابطه با اروپای غربی آن روز بود و با سفرای آن کشورها رابطه کاری داشت، تعریف می‌کرد که روزی سفیر فرانسه او را به شام خصوصی دعوت کرد و او نیز پس از گزارش به وزارتخانه به میهمانی سفیر می‌رود و در آنجا ناگهان میهمان ویژه سفیر یعنی هویدا، نخست‌وزیر فرانسه‌زبان از راه می‌رسد و سفیر میهمانان معدود ازجمله پزشک‌زاد را معرفی می‌کند. هویدا سسری هم به او تکان می‌دهد و می‌نشیند. سفیر که متوجه نوع برخورد می‌شود، توضیح می‌دهد که جناب نخست‌وزیر، ایشان نویسنده «دایی جان ناپلئون» است. هویدا

## پزشک‌زاد؛ نویسنده آزاداندیش و مستقل

که هرچه بود در کتاب‌خوانی و سواد ادبی او تردید نیست، ناگهان عصایش را به دست می‌گیرد و از جا برمی‌خیزد و می‌گوید نویسنده «دایی جان ناپلئون» تویی؟ و سپس او را در آغوش می‌گیرد و بعد از تعارفات می‌گوید فقط یک سؤال از تو دارم؛ تو دایی جان من را از کجا می‌شناختی که درباره‌اش نوشته‌ای؟ و پزشک‌زاد می‌گوید درواقع در هر خانواده ایرانی از این دایی‌جان‌ها پیدا می‌شود! نام‌بردن از این کتاب در مجلس از سوی هویدا در آن شرایط تأثیر مثبتی نداشت. تعلق خاطر نداشتن پزشک‌زاد به جریان‌های سیاسی مسلط بر امور فرهنگی نیز موجب انزواي آن کتاب می‌شد؛ اما وقتی به صورت آن سریال جاودانی شد، شهرتی بی‌نظیر یافت، سریال‌های با تم همیشگی خواستگاری تلویزیونی از آن تاریخ تاکنون هم به فروش زیرمیزی آن اثر و هم به فروش کتاب روی‌میزی آن افزوده است! در سال ۱۳۵۷ که از مأموریت برگشته و ترفیع آبرومندانه‌ای گرفته بودم، کتابی به نام «مجاری دیپلماتیک» نوشته دیپلمات نامدار انگلیسی هامفری تره ولیان به من هدیه شد که ترجمه کرده‌ام. نویسنده در آن کتاب اشاره‌های به تفکر «دایی جان ناپلئونی» در خاورمیانه دارد که همه چاره‌زیر را نیز سرر انگلیسی‌ها می‌دانند؛ و می‌نویسد پس از جنگ

پدرم توانست در این کتاب، یک سسری پرسوناژهای مختلف خلق کند که آن دوره در هر خانواده‌ای پیدا می‌شدد. من چند تا از این شخصیت‌ها را در اطراف خودم و بیشتر در خانواده مادرم شناختم. آن زمان این شخصیت‌ها وجود داشتند و هنوز خانواده‌های قدیمی بودند که دور هم در یک خانه زندگی می‌کردند یا جمع می‌شدند. من خودم وقتی بچه بودم با مادر بزرگ و خاله و پدر و مادرم در یک خانه بودیم. البته الان دیگر چنین چیزهایی وجود ندارد و از بین رفته است، اما این شخصیت‌ها آن زمان بودند و من هم تجربه شناخت آنها را داشتم. از شخصیت‌های کتاب، مادربزرگم را به یاد می‌آورم که در داستان هم هست. ما به او «شاجون» می‌گفتیم. اسمش در شناسنامه همین بود و آن موقع هنوز زنده بود. عمه و پسرعمه‌هایم را هم به یاد دارم که تقریباً در داستان همان شخصیت‌ها بودند و البته خیلی از شخصیت‌های دیگر تخیلی‌اند. شاید این از نبوغ پدرم بود که توانست شخصیت‌ها را طوری درست کند که هرکسی بتواند از خانواده خودش یک یا چند شخصیت را در این کتاب بشناسد».

ایرج پزشک‌زاد، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران گذراند و برای تحصیلات عالی‌به فرانسه رفت، رشته حقوق خواند و بعد از فارغ‌التحصیلی به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و به‌عنوان دیپلمات تا دوران انقلاب در آنجا مشغول به کار بود. بعد از انقلاب از کار اخراج شد، طوری که حتی حقوق باننشستگی هم شامل حال او نشد.

هماجرت کرد و حدود چهل سال در فرانسه زندگی کرد تا اواخر عمر که مدتی را در آمریکا گذراند و در همان‌جا از دنیا رفت. پسرش آن روزها را چنین روایت می‌کند: «ما برای تعطیلات به لس‌آنجلس آمده بودیم که کرونا پیش آمد، کسی انتظارش را نداشت. قرار بود ما به پاریس برگردیم اما بیماری کرونا همه‌جا را به‌شدت فراگرفت و دیگر نتوانستیم برگردیم. آن موقع هم سفر با هواپیما خطرناک بود و بسیاری از کرونا می‌مردند و جسد روی جسد جمع می‌شد. فکر کردیم صبر کنیم تا اوضاع کمی بهتر شود که نشد. این است که پدرم تا آخر عمر در لس‌آنجلس ماندگار شد».

ایرج پزشک‌زاد، زمانی که در اواخر دهه چهل «دایی جان ناپلئون» را احین مأموریتش در سوئیس می‌نوشت، فکر نمی‌کرد این اثر چنان شهرتی پیدا کند که از حد ادبیات فراتر رفته و به فرهنگ عامه نفوذ کند. این است که وقتی کتاب «دایی جان ناپلئون» در نوروز سال ۱۳۵۲ منتشر شد، پزشک‌زاد که انتظار این حد استقبال را نداشته می‌گوید: «اولین و بزرگ‌ترین شامه‌من من وقتی بود که دیدم علاوه بر مردم عادی هم‌ردیف خود من، کسانی از بزرگان نامدار علم و ادب هم که فکر نمی‌کردم حوصله و فرصت کنند بنشینند رمان بخوانند، آن را خواندند و به من گفتند که خواندند». اما همین شهرت و فراگیری، تبعات ناخواسته‌ای در بر داشت و آن سایه گسترده‌ای بود که «دایی جان ناپلئون» تا همیشه در سر سرر آثار پزشک‌زاد گستراند؛ به قول بهمن پزشک‌زاد «اشکال دایی جان ناپلئون این بود که خیلی معروف شد تا حدی که برای دیگر کتاب‌های او سایه به وجود آورد. پدرم کتاب‌های دیگری هم نوشته بود که خیلی به آنها اهمیت می‌داد، مثل آثاری درباره سعیدی و حافظ و داستان‌های دیگری که نوشته بود، اما دایی جان ناپلئون این‌قدر معروف شد که جایی برای کتاب‌های دیگری ن گذاشت و این اتفاق، قدری ناراحتش می‌کرد چون دلش می‌خواست کتاب‌های دیگری هم خوانده شود و درباره آن آثار هم حرف بزنند. مثل هر نقاش با آهنگساز و هنرمند دیگری که اثری خلق می‌کند و دلش می‌خواهد همه کارهایش دیده شود. اما دایسی جان ناپلئون کارهای دیگر را کنار زد. کاری‌اش هم نمی‌شد کرد، چون به حدی این کتاب معروف شده بود

و سال‌هاست که در آمریکا زندگی می‌کند. او دوران درس و مدرسه را در فرانسه سپری کرده است و از این‌رو می‌گوید درباره ادبیات فرانسه می‌تواند ساعت‌ها صحبت کند اما درباره ادبیات فارسی چندان مایل به گفت‌وگو نیست چراکه خود را منتقد ادبی نمی‌داند و تأکید دارد که نظرانش درباره «دایی جان ناپلئون» نیز شخصی است و نه نظرانی تخصصی در قامت منتقد ادبیات. بهمن پزشک‌زاد بعد از دوران تحصیل به هنر نقاشی روی می‌آورد که از کودکی شیفته آن بوده و اکنون نیز به حرفه نقاشی مشغول است. پزشک‌زاد به شخصیت‌های مختلف «دایی جان ناپلئون» اشاره می‌کند که بیشترشان ریشه در واقعیت دارند: «من منتقد ادبی نیستم و درباره کتاب دایی جان ناپلئون نظری شخصی دارم که بنای ادبی پشت آن نیست. فکر می‌کنم



روایتی از کتاب «دایی جان ناپلئون» و خالق آن در گفت‌وگو با بهمن پزشک‌زاد

# در سایه دایی جان ناپلئون

اهمیت آثاری چون «دایی جان ناپلئون» و نویسنده‌اش ایرج پزشک‌زاد را بیش از همه می‌توان با مفهوم «تاریخ فرهنگ» وصف کرد. رویکردی تاریخی که گرامشی به آن باور داشت و تولید ادبی را به فرایند تاریخی مربوط می‌دانست که آن را تولید کرده و در آن سهم دارد. در چنین خوانشی از اثر ادبی، «تاریخ هنر» به معنای تاریخ آثار منفرده که به زیبایی‌شناسی یک اثر اهمیت می‌دهد مدنظر نیست بلکه مسئله، «تاریخ فرهنگ» است که اثر ادبی را در نسبت با اجتماع و سیاست و پیشینه فکری و تاریخ گرایش‌ها واکاوی می‌کند. در این رویکرد دغدغه اصلی این است که چرا اثری خوانده می‌شود و چه احساساتی برمی‌انگیزد و چگونه به‌منزله ابزار اجماع در بسط و گسترش فرهنگ به کار می‌آید. از این منظر، فراگیری «دایی جان ناپلئون» نیز راه را به این تفسی‌باز می‌کند

که برخی آثار در دآوری تاریخی نشان می‌دهند رکن تاریخ فرهنگ بر تاریخ هنر غلبه کرده است. بیکیری و ردیابی این مفاهیم در «دایی جان ناپلئون» و اینکه چه نسبتی با تاریخ فرهنگ دارد و از نقد آن چه دستاوردی حاصل می‌شود و چه جایگاهی در حیطه کردارهای اجتماعی دارد، موضوعاتی است که نیاز به دقت و تفصیل بیشتری دارد و در این درنگ کوتاه پیرامون «دایی جان ناپلئون» ممکن نیست. با این اوصاف، چندان دور از انتظار نیست که تاکنون مناسبات اجتماعی که این اثر را شکل داده بیش از زیبایی‌شناسی آن مورد بحث و نظر قرار گرفته باشد. اگرچه درباره مختصات ادبی «دایی جان ناپلئون»، به ثر شسته‌رفته و زبان معیار و شخصیت‌پردازی و تمهیدات روایی نویسنده اشاره شده است، اما بیش از همه بازتاب و توصیف طبقات اجتماعی و وقایع تاریخی حول وحوش شهریور ۱۳۲۰ و بعد از آن در رمان مشهود است. چنان‌که از خاطرات دایی جان ناپلئون برمی‌آید گویا در جوانی با درجه نایب‌سومی در بریگاد قزاق مشغول به خدمت بوده است، همان روزگاری که به دستور لیاخوف مجلس مشروطه را به توپ می‌بندند. از آن روزگار سه دهه‌ای گذشته است، اما دایی جان هنوز گذشته و لیاخوف را به خاطر می‌آورد و در روایت خاطره دیدارش با محمدعلی شاه، از او با عنوان «کلنل لیاخوف» یاد می‌کند. کسی که محمدعلی شاه او را فراخوانده بود تا از زحماتش قدردانی کند و در همان مجلس، دایی جان را به‌عنوان کسی به شاه معرفی می‌کند که آرامش جنوب مرهون فداکاری‌های او بوده و منظور همان جنگ‌های ممسنی و کازرون است که دایی جان فکر می‌کند همچون ناپلئون در آنجا ظاهر شده و کشور را از دست عده‌ای پرشمار که با تحریک انگلیسی‌ها همه‌جا را به آشوب کشانده‌اند، نجات می‌دهد. به هر تقدیر، درک روحیه‌ای که این اجتماع را برساخته و بعد از روایت پزشک‌زاد دیگر به روحیه با منش «دایی جان ناپلئونی» معروف است، رمان را از سطح یک رمان عوام‌پسند به اثری ارتقا می‌دهد که جز سرگرمی عامه، سودای دیگری در سر دارد و آن شاید، شناخت فرهنگ توده‌ای باشد که از خلال روایت شخصیت‌های مختلف و نمادین کتاب «دایی جان ناپلئونی» امکان‌پذیر شده است و خود پزشک‌زاد آن را نوعی ویروس می‌خواند که در میان ایرانیان و همه مردمانی که پیش‌تر استعمار را تجربه کرده‌اند، وجود داشته و هنوز هم تا حدی وجود دارد: «اینکه ما فکر می‌کنیم همه بلاها از انگلیسی‌ها یا خارجی‌ها سرچشمه می‌گیرد». اگرچه این تلقی در دآوری تاریخی بر مبنای فرآیندهایی که این باور را ساخته‌اند، در تاریخ معاصر ما ریشه در واقعیتی انکارناپذیر دارد.

کتاب را به زبان انگلیسی چاپ کرد و بعد هم به زبان های دیگر چاپ شد. این کتاب به خاطر سریالش به مرور زمان معروف شد، چون سریال از طریق ویدئو پخش شد و دیگر هر خانواده‌ای نسخه‌ای از آن را داشت یا سریال را دیده بود. دایی جان ناپلئون، این‌طور وارد فرهنگ مردمی و تاریخ ادبیات ایران شد. کتاب دایی جان ناپلئون، دو زندگی داشت: یک بار وقتی برای بار نخست چاپ شد و بعد انقلاب آمد و مدتی همه‌چیز فراموش شد. مدتی بعد دوباره محبوبیت جدیدی به دست آورد و دومین زندگی‌اش آغاز شد. پدرم درباره کتاب حرف‌هایی زده است اما خاطره شخصی من از دایی جان ناپلئون، به سریال برمی‌گردد و بعد که کتاب به زبان انگلیسی و زبان‌های دیگر چاپ شد.»

بهمن پزشک‌زاد، دانش‌آموخته حقوق از فرانسه است

جهانی دوم و در دوران اشغال آلمان که او کمیسر انگلیس در آلمان غربی بود، روزی وزیر اقتصاد آلمان غربی که از مشکلات مستاصل شده بود، با گلایه به او می‌گوید، می‌دانید آلمان مانند یک ماهی محبوس در بشکه آب اسیر شماست؛ فرانسوی‌ها ما را می‌گیرند و در چنگال خودشان له می‌کنند. آمریکایی‌ها ما را می‌گیرند و به زمین می‌کوبند و دوباره مرهمی بر زخم‌مان می‌گذارند و به آب برمی‌گردانند، اما شما انگلیسی‌ها نه ما را له می‌کنید و نه به زمین می‌کوبید، فقط شیر زیر بشکه را باز می‌کنید و ما را رها می‌کنید؛ که اشاره‌ای به تفکر دایی جان ناپلئونی حتی در اروپاست!

جک استراو، وزیر خارجه اسبق بریتانیا که مذاکراتی هم با ایران داشت، نام کتاب مشهور خودش را با الهام از دایی جان ناپلئون «کار کار انگلیسی‌هاست» گذاشته است. به قول پزشک‌زاد برخی نوشته‌شدن خود «دایی جان ناپلئون» را هم کار انگلیسی‌ها دانسته‌اند که خواسته باشد این به گریه گم‌کند! با وجود نوشته‌ها و ترجمه‌های بسیار خوب پزشک‌زاد، اما این «دایی جان ناپلئون» بود که با ترجمه به زبان‌های معتبر جهانی در پایان عمر او را که از حقوق باننشستگی هم محروم شده بود، یاری کرد.

ایرج پزشک‌زاد به گفته پسرش، اواخر عمر دچار «ماکولا» شد و دیدش را از دست داد. همین امر مانع از آن شد که بتواند ایده‌هایی را که در سر داشت به قالب کتاب دربیآورد و بنویسد، اما بهمن پزشک‌زاد می‌گوید: «حافظه‌اش تا روزهای آخر فوق‌العاده بود و از نظر حافظه و هوش و حواس هیچ مشکلی نداشت و فقط چشمش دیگر نمی‌دید. به خاطر ماکولا همه‌چیز را محو می‌دید و دیگر نه می‌توانست بخواند و نه می‌توانست بنویسد. تا مدتی با ذره‌بین می‌توانست بخواند، اما کار بسیار سختی بود و ذره‌بین‌ها مدام قوی‌تر می‌شدند، تا حدی که دیگر با ذره‌بین‌های قوی هم امکان خواندن نبود. تمام دلخوشی پدرم، نوشتن و کتاب‌خواندن بود که نوشتن را به خاطر دیدش خیلی زودتر از دست داد، اما تا مدتی هنوز با ذره‌بین می‌توانست کتاب بخواند. آخرین کتاب‌هایی که می‌توانست بخواند حافظ بود که چون از حفظ بود دیگر نیازی نبود همه جملات را بخواند، بیت‌ها را در خاطر داشت و این بود که تا کلمه‌ای را می‌دید حتی اگر محو بود، بیت را به یاد می‌آورد و به‌این‌ترتیب می‌خواند. مسئله پدرم، دید بود وگرنه می‌توانست تا روزهای آخر بنویسد، هنوز برای نوشتن داستان و کتاب، فکر داشت اما متأسفانه دیگر نتوانست بنویسد. حتی سعی کردم برایش از این برنامه‌هایی بگیرم که با کامپیوتر صحبت می‌کنند و تایپ می‌شود اما نتوانست با برنامه کار کند، برای اینکه عادت داشت با خودکار بنویسد و چیزی را که نوشته دوباره بخواند. این است که این اواخر دیگر نتوانست چیزی بنویسد. سختش هم بود دیکته کند تا کسی بنویسد یا ضبط کند، به روش قدیمی نوشتن روی کاغذ عادت داشت.»

بهمن پزشک‌زاد از خلق‌وخوی پدرش می‌گوید که زیاد درباره خودش صحبت نمی‌کرد و نمی‌خواست خود را در معرض دید بیآورد و مطرح کند: «تنها چیزی که دوست داشت ادبیات و خواندن و نوشتن بود و موسیقی. خیلی از صدای شجریان خوشش می‌آمد و تمام سی‌دی‌هایش را داشت. عاشق کتاب بود. این اواخر هم بیشتر درباره تاریخ می‌خواند و بیش از رمان و ادبیات به کتاب‌های تاریخی علاقه‌مند بود. درباره تاریخ ایران و جهان و انقلاب فرانسه زیاد می‌خواند. این سال‌های آخر که دیگر چشمش نمی‌دید، یادکست‌های تاریخی به زبان فرانسه و کتاب گویا گوش می‌داد، درباره وقایع یا آدم‌های تاریخی، ناپلئون، لویی شانزدهم، فیدل کاسترو و دیگر چهره‌های تاریخی، و حافظ که بسیار دوست داشت و می‌توانست پشت سر هم از حفظ بخواند و گاهی هم سعیدی می‌خواند. کتاب‌های تاریخی و حافظ دو چیزی بود که بیش از همه به آنها علاقه داشت. انقلاب فرانسه هم، دوره تاریخی محبوبش بود که از زمان لویی شانزدهم قبل از انقلاب شروع می‌شد و خود انقلاب و بعد از آن تا دوران ناپلئون. کتاب‌هایی هم درباره انقلاب فرانسه و انقلاب شوروی نوشت که در ایران چاپ شد.»

کتاب «دایی جان ناپلئون» به‌رغم شهرت فراگیر، سال‌ها در ایران کمیاب بود و تنها در بساط دست‌فروش‌ها پیدا

می‌شد تا اینکه این اواخر انتشارات فرهنگ معاصر با شکل و شمایلی درخرو و جلدی تازه این کتاب را منتشر کرد و اینک چاپ تازه‌ای از آن با همکاری «کتاب شرق» منتشر شده که امروز همراه با روزنامه «شرق» توزیع می‌شود.

ایرج پزشک‌زاد، متولد سال ۱۳۰۶ در تهران، نوشتن را از اوایل دهه ۱۳۳۰، با داستان‌های کوتاه و ترجمه آثاری از مولیبر و ولتر و رمان‌های تاریخی آغاز کرد و در مجلات آن روزگار داستان کوتاه چاپ می‌کرد و ستون‌های طنز می‌نوشت. از این نویسنده و طنزپرداز معاصر که در ۲۲دی‌ماه سال گذشته در ۹۴سالگی دنیا را ترک گفت، علاوه بر «دایی جان ناپلئون»، آثار دیگری نیز از رمان تا تفسیر ادبی و آثاری تاریخی و ترجمه به یادگار مانده است ازجمله: «ماشاءالله خان در بارگاه هارون‌الرشید»، «شوایک سرباز پاکدل»، اثر یاروسلاو هاشک، «عدالت اجرا شده است» ژان مکر، «دو سرنوشت»، ویلکی کالینز، «ماروا» اثر موریس دوکیرا، رمان معروف «دزیره» نوشته آن ماری سلینک، «مروری در تاریخ انقلاب فرانسه» و «مروری در تاریخ انقلاب روسیه». گرچه بی‌شک نام او بیش از همه با رمان «دایی جان ناپلئون» بر سر زبان‌ها افتاد و همان‌طور که خودش نیز اشاره می‌کند، این اثر هم در میان روشنفکران و هم در میان مردم مخاطب گسترده داشت و اگرچه سریال ناصر تقوایی بر اساس این رمان نیز در فراگیری آن تأثیری قاطع داشت، بیش از همه خصلت اجتماعی و شخصیت‌های ملموس و عینی این رمان است که آن را به این جایگاه رسانده است



دیگر نتوانست چیزی بنویسد. سختش هم بود دیکته کند تا کسی بنویسد یا ضبط کند، به روش قدیمی نوشتن روی کاغذ عادت داشت.»

بهمن پزشک‌زاد از خلق‌وخوی پدرش می‌گوید که زیاد درباره خودش صحبت نمی‌کرد و نمی‌خواست خود را در معرض دید بیآورد و مطرح کند: «تنها چیزی که دوست داشت ادبیات و خواندن و نوشتن بود و موسیقی. خیلی از صدای شجریان خوشش می‌آمد و تمام سی‌دی‌هایش را داشت. عاشق کتاب بود. این اواخر هم بیشتر درباره تاریخ می‌خواند و بیش از رمان و ادبیات به کتاب‌های تاریخی علاقه‌مند بود. درباره تاریخ ایران و جهان و انقلاب فرانسه زیاد می‌خواند. این سال‌های آخر که دیگر چشمش نمی‌دید، یادکست‌های تاریخی به زبان فرانسه و کتاب گویا گوش می‌داد، درباره وقایع یا آدم‌های تاریخی، ناپلئون، لویی شانزدهم، فیدل کاسترو و دیگر چهره‌های تاریخی، و حافظ که بسیار دوست داشت و می‌توانست پشت سر هم از حفظ بخواند و گاهی هم سعیدی می‌خواند. کتاب‌های تاریخی و حافظ دو چیزی بود که بیش از همه به آنها علاقه داشت. انقلاب فرانسه هم، دوره تاریخی محبوبش بود که از زمان لویی شانزدهم قبل از انقلاب شروع می‌شد و خود انقلاب و بعد از آن تا دوران ناپلئون. کتاب‌هایی هم درباره انقلاب فرانسه و انقلاب شوروی نوشت که در ایران چاپ شد.»

کتاب «دایی جان ناپلئون» به‌رغم شهرت فراگیر، سال‌ها

در ایران کمیاب بود و تنها در بساط دست‌فروش‌ها پیدا می‌شد تا اینکه این اواخر انتشارات فرهنگ معاصر با شکل و شمایللی درخرو و جلدی تازه این کتاب را منتشر کرد و اینک چاپ تازه‌ای از آن با همکاری «کتاب شرق» منتشر شده که امروز همراه با روزنامه «شرق» توزیع می‌شود.

ایرج پزشک‌زاد، متولد سال ۱۳۰۶ در تهران، نوشتن را